

مجالس احمد غزالی با حضور یوسف صوفی

نوشته نصرالله پورجوادی

مجالس احمد غزالی

از جمله آثار پراکنده‌ای که از خواجه احمد غزالی (ف. ۵۱۷ یا ۵۲۰) به دست ما رسیده سخنانی است که وی شفاهاً در مجالس تذکیر و موعظه به زبان آورده است و مریدان او آنها را ثبت کرده‌اند. پاره‌ای از این قبیل سخنان که معمولاً به آنها «مجالس» می‌گویند در منابع مختلف درج شده است. یکی از این منابع کتاب القصاص والمذکرین، تألیف ابوالفرج ابن جوزی (ف. ۵۹۷) است. این مؤلف که نظر خوشی به احمد غزالی نداشته است می‌نویسد که احمد غزالی به بغداد آمد و در آنجا وعظ کرد و بعضی‌ها سخنان او را نوشتند و من یکی از جزوه‌های یادداشت را دیدم که احمد آن را امضا کرده بود و نوشته بود که این سخنان من است. ابن جوزی سپس پاره‌ای از این مجالس را در کتاب القصاص نقل می‌کند.^۱ وی همچنین در کتاب دیگر خود المنتظم، در

۱. ابوالفرج بن الجوزی، کتاب القصاص والمذکرین، عنی بنشره و تحقیقه مارلین سوارتز، دارالمشرق، بیروت، ص ۶-۱۰۴، بندهای ۸-۲۲۱.

ضمن شرح احوال احمد غزالی، پاره‌ای از مجالس او را نقل می‌کند.^۲ مطالب ابن جوزی را نویسندگان بعدی، از جمله ابن حجر عسقلانی (ف. ۸۵۲) در کتاب لسان المیزان، نقل کرده‌اند.^۳ علاوه بر اینها، منتخبی از مجالس غزالی هم هست که در مجموعه‌ای خطی متعلق به کتابخانه چسترییتی درج شده است که ما بعداً آن را معرفی خواهیم کرد.

ابن جوزی، همان‌طور که ملاحظه کردیم، از مجالس غزالی در بغداد یاد کرده است. ولی غزالی فقط در بغداد مجلس نمی‌گفته است. عبدالکریم رافعی در کتاب التذوین از مجلسی یاد کرده است که احمد در قزوین داشته است.^۴ ابن مستوفی نیز در تاریخ اربل از قول ابوالعالی صاعد بن علی نقل می‌کند که احمد در مسجد قصر مجلسی برگزار کرد و مردم را آنچنان به هیجان آورد که فریاد می‌کشیدند و پیراهن بر تن می‌دریدند.^۵ احتمالاً در شهرهای دیگری که غزالی به آنها سفر می‌کرده است، مانند نیشابور و همدان و تبریز و مراغه، نیز مجالسی داشته است.

اکثر مجالسی که از احمد غزالی به دست ما رسیده است به زبان عربی است، و این مجالس هم بیشتر مربوط به سخنان او در بغداد است. ولی احمد در مجالسی که در شهرهای ایران داشته است مسلماً به پارسی و عظم می‌کرده است. پاره‌ای از مجالس پارسی او نیز خوشبختانه به دست ما رسیده است. یکی از آنها را وراوینی در مرزبان‌نامه بدین شرح نقل کرده است:

در فواید مکتوبات خواندم که امام احمد غزالی - جمعا الله و ایاه یوم‌الجمع - روزی در مجمع تذکیر و مجلس وعظ روی با حاضران کرد و گفت: ای مسلمانان، هرچه در این چهل سال من از سر چوب پاره با شما می‌گویم فردوسی آن را در یک بیت گفته است. اگر بدان کار کنید از گفته دیگران مستغنی شوید:

پرستیدن دادگر پیشه کن ز روز گذر کردن اندیشه کن^۶

۲. ابن الجوزی، المنتظم فی تواریخ الملوک و الامم، به کوشش سهیل زکار، ج ۱۰، بیروت، ۱۹۹۵/۱۴۱۵، ص ۲۱۷-۹.

۳. احمد بن علی بن حجر العسقلانی، لسان المیزان، ج ۲، ص ۱، بیروت، ۱۹۷۱ م، ص ۲۹۴.

۴. عبدالکریم بن محمد الرافعی، التذوین فی اخبار قزوین، تصحیح عزیزالله عطاردی، ج ۴، بیروت، ۱۹۸۷/۱۴۰۸، ص ۹۸-۹.

۵. نقل از مجموعه آثار فارسی احمد غزالی، به کوشش احمد مجاهد، تهران، ۱۳۷۰، ص ۱۳۲.

۶. سعدالدین وراوینی، مرزبان‌نامه، تصحیح محمد روشن، ج ۱، تهران، ۱۳۵۵، ص ۱۴۲-۳.

در مجموعه چستربیتی مجموعه خطی که تعداد قابل ملاحظه‌ای از مجالس احمد غزالی در آن درج شده است متعلق به کتابخانه چستربیتی در ایرلند است، و شماره آن ۲۶۸۲ است. این مجموعه را آرتور جان آربری در فهرست اجمالی نسخه‌های خطی کتابهای عربی محفوظ در کتابخانه چستربیتی، مجلد سوم، معرفی کرده است.^۷ آربری فقط شانزده اثر اصلی در این مجموعه را در فهرست اجمالی خود ذکر کرده، ولی آثاری که در این مجموعه خطی نفیس درج شده است بیشتر از این تعداد است. از جمله آثاری که در این مجموعه هست رساله «ذکر معانی التّصوّف و آداب و حقایقه و رسومه» از ابومنصور مَعْمَر اصفهانی است که نگارنده آن را تصحیح و چاپ کرده است.^۸ فتواهایی به فارسی از ابوحامد غزالی، برادر احمد، و چند اثر فارسی دیگر نیز در این مجموعه هست، از جمله مجموعه‌ای از بیست و سه حکایت اخلاقی، که آنها را نیز نگارنده تصحیح و چاپ کرده است.^۹ اما اکثر مندرجات این مجموعه به زبان عربی است، از جمله مجالس احمد غزالی.

مجالس احمد غزالی در مجموعه خطی چستربیتی در دو جای مختلف نوشته شده است. یکی در برگهای ۱۹ تا ۴۷، با عنوان «فصول المنتقطه من مجالس عقدها الشیخ الامام ابوالفتوح احمد بن محمد الغزالی ببغداد»، و این در واقع بخش اعظم مجالس غزالی در این مجموعه است. سه مجلس دیگر نیز در این مجموعه هست که از وسط برگ ۸۹ شروع و در وسط برگ ۹۰، تمام می‌شود. «فصول المنتقطه» را اخیراً آقای احمد مجاهد از روی همین مجموعه خطی تصحیح و چاپ کرده است.^{۱۰} ولی مجالسی که در برگهای ۹۰-۸۹ آمده است، هم از نظر آربری پنهان مانده و هم از نظر آقای مجاهد و لذا قبلاً به چاپ نرسیده است. این مجالس را نگارنده تصحیح و ترجمه کرده و در انتهای همین مقاله آورده است. پیش از این که درباره این سه مجلس سخن بگویم، بهتر است نگاهی به مجالس دیگری که در مجموعه خطی چستربیتی آمده است بیندازیم.

7. Arthur J. Arberry, *A Handlist of the Arabic Manuscripts in the Chester Beatty Library*, Vol. III, Dublin 1958, pp. 78-81.

۸. در معارف، دوره ششم، ش ۳ (۱۳۶۸).

۹. در معارف، دوره هفتم، شماره ۱ (۱۳۶۹)؛ دوره هفتم، شماره ۲ (۱۳۶۹)؛ دوره هشتم، شماره ۱ (۱۳۷۰).

۱۰. مجالس (تقریرات احمد غزالی عارف متوفای ۵۲۰)، به اهتمام احمد مجاهد، تهران ۱۳۷۶. «فصول المنتقطه» را نگارنده و آقای کاظم برگ‌نیسی از سالها پیش مورد مطالعه قرار داده و تصحیح و ترجمه کرده‌ام. امیدواریم که روزی این مجموعه را به صورتی منقح‌تر به چاپ برسانیم.

تحلیلی از مجالس غزالی
مجلس‌گویی یکی از سنت‌های دیرین در میان مذکران و صوفیان بوده
و احمد غزالی نیز در داخل همین سنت مجالس خود را برگزار می‌کرده

است. این مجالس، همانند مجالس پیران دیگر تصوف، معمولاً با طرح پرسش یا مطلبی از جانب یکی از حاضران، یا گاهی شخصی غایب، آغاز می‌شده است. مثلاً در مجلسی از خواجه احمد می‌پرسند که چاره‌کسی که می‌ترسد چیست (ص ۲)؟^{۱۱} یا معنی قول حضرت ابراهیم که به خداوند گفت «لِیَطْمَنَنَّ قلبی» چیست (ص ۲۰)؟ یا می‌پرسند: چگونه بود که، در داستان حضرت سلیمان و بلقیس، هدهد می‌دانست، ولی سلیمان نمی‌دانست (ص ۳۵)؟ در چندین مجلس نیز صرفاً از او می‌پرسند: چه خبر؟ در یکی از مجالس نیز نظر او را می‌پرسند راجع به شخصی که شبها بیدار می‌شد و نماز می‌خواند، ولی وقتی که هوا سرد شد و نمی‌خواست از جا برخیزد، پس در بالاپوش خود می‌ماند و قرآن می‌خواند (ص ۱). بعضی از مجالس که با خواندن قرآن آغاز شده است، سخنان غزالی با پاسخ به پرسشی آغاز می‌شود که درباره‌ی معنای آیه‌ای که قاری تلاوت کرده است از او می‌کنند. مثلاً در ابتدای مجلسی (ص ۲۹) آمده است که قاری خواند «و سارِعُوا» که مراد آیه ۱۳۳ از سوره آل عمران است که می‌فرماید: «و سارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» و پس از آن از احمد می‌پرسند: در حالی که خداوند همه جا با ماست، چنانکه می‌فرماید «و هو معکم»، این مسارعه یا شتافتن به طرف کیست یا به کجاست؟ گاهی نیز مجلس با مطلبی شروع می‌شود که در نامه یا یادداشتی ذکر شده و آن را به دست غزالی داده‌اند. مثلاً در یک جا (ص ۱۷) آمده است که نامه‌ای به وی دادند که نویسنده در آن نوشته بود: «هرگاه نام الله را می‌شنوم از خود غایب می‌شوم و خواستار بیرون آمدن از این حال می‌گردم».

سؤالاتی که از احمد غزالی می‌کنند و مطالبی که موجب طرح موضوع مجلس می‌شود همیشه کوتاه است. صورت سؤال معمولاً از دو سه کلمه بیشتر نیست. البته، اصل سؤال در مجلس واقعی چه بسا بلندتر و مفصل‌تر بوده است، ولی محرز مجبور بوده است که تندنویسی کند و خلاصه مطالب را بیاورد. از پاسخها و اظهارنظرهای غزالی هم البته خلاصه برداری شده است. گاهی پاسخ او به اندازه‌ی سؤال است که از وی کرده‌اند. مثلاً در مجلسی (ص ۶) از او می‌پرسند: «خواست خدا در ایجاد صور (یعنی کالبدها) چه بود، در حالی که او جز به روحها به چیزی نظر نمی‌افکند - لا ینظر الّالی الارواح»؟ و او

۱۱. شماره‌های صفحات در داخل پرانتزها مربوط به چاپ مجالس، به اهتمام مجاهد، است.

در پاسخ می‌گوید: «ترا مرکبی داد تا منزلها را به سوی او بپیائی، لیکن تو به دشمن او روی آوردی». ولی پاسخها معمولاً بلندتر از این است، و گاه چند صفحه است. البته، روش و سبک احمد غزالی در مختصر نویسی و مختصر گویی است. او از عبارت پردازی خوشش نمی‌آمده است و خود از کسانی بوده است که «علم اشاره» را خوب می‌دانسته است. با این حال باید گفت که پاسخهای او در این مجالس مانند سؤالها کوتاه و خلاصه شده است، و به همین دلیل است که در بعضی از مجالس ربط یک مطلب به مطالب پیش و پس آن روشن نیست.

در این مجالس هیچ‌گونه اطلاعات جانبی در مورد یک مجلس به ما داده نشده است. در «فصول ملتقطه»، نام هیچ‌یک از سؤال‌کنندگان ذکر نشده است، و نمی‌دانیم که سؤال را یکی از مریدان غزالی کرده است یا شخصی بیگانه. صوفی بوده است یا غیر صوفی. محل برگزاری مجالس هم معلوم نیست. در ابتدا کاتب گفته است که این مجالس در بغداد برگزار شده است، ولی مشخص نکرده که دقیقاً در کجا بوده است؟ در خانقاه یا مسجد یا جای دیگر. و باز معلوم نیست که چند نفر در هر یک از این مجالس شرکت می‌کردند، و چه کسانی و از چه طبقه‌ای بودند. در مورد مجالس احمد گفته‌اند که همیشه با شور و حال توأم بوده و بعضی نعره می‌کشیدند، و خود احمد نیز گاه به وجد می‌آمده است. ولی در «فصول ملتقطه» باز این نوع اطلاعات در اختیار ما قرار داده نشده است. گزارش مجالس، به طور کلی، عاری از هرگونه آرایش و صحنه پردازی است. ظاهراً محذور فرصت این کار را نداشته است. چه بسا که او بسیاری از مطالبی را هم که احمد در این مجالس گفته است از قلم انداخته باشد.

موضوعاتی که در مجالس احمد غزالی مطرح شده است، هرچند که همه بر محور نزدیک شدن انسان به خداست، در عین حال متنوع است. این موضوعات، به طور کلی، هم ناظر به امور عملی و عبادی است و هم ناظر به مسائل نظری و عرفانی. در نخستین مجلس از «فصول ملتقطه» وقتی که از احمد درباره شخصی می‌پرسند که شبها بیدار می‌شده و از جامی برخاسته و نماز می‌خوانده است، ولی پس از این که هوا سرد شده، از جایش بلند نمی‌شده است بلکه همانجا در رختخواب می‌مانده و قرآن می‌خوانده است، احمد در پاسخ می‌گوید که هرچند که قرآن خواندن کار خوبی است، ولی این کار نباید مانع از نماز خواندن شود (ص ۱). در جای دیگر می‌گوید که چون خواستی نماز بگذاری روی دل به خدا آر نه به چیزهای دیگر (ص ۶). و باز در جای دیگر به مخاطب خود توصیه می‌کند که تا زمانی

که در حال نمازی هیچ چیز از بیرون نخواه (ص ۱۱). در نماز، و به طور کلی در عبادات، اصل دل است و خدا به دل می‌نگرد نه به اندام. «ان الله لا ينظر الى الجوارح» (ص ۹). و برای این که انسان بتواند سرانجام جمال معبود را ببیند باید نیت خود را درست کند (ص ۹).

تبدیل صفات زشت به صفات پسندیده، مانند تبدیل بخل به سخاوت، کدورت به صفا، معصیت به طاعت، ریا به اخلاص نیز موضوعی است که غزالی بر آن تأکید می‌کند و می‌گوید سالک طریق حق پس از این که صفات زشت خود را تغییر داد می‌تواند از صفات خداوند سخن گوید (ص ۲). اخلاص شرط درستی عمل است و هر عملی که اخلاص در آن نباشد عدمش به ز وجود (ص ۲۱). ذکر گفتن مهمترین عمل از برای دل است و دوام ذکر سرمایه نماز است (ص ۲۱). در مجلسی وقتی که از احمد می‌پرسند ذکر پنهان بهتر است یا ذکر آشکار؟ پاسخی می‌دهد به این مضمون که ذکر ظاهری کار زبان است و شوق و عشق کار دل و مشاهده کار روح. بدین ترتیب احمد اهمیت اصلی را برای ذکر قلبی و درونی قائل می‌شود (ص ۲۲).

هرچند غزالی در بسیاری از مجالس خود به مسائل عملی پرداخته است، با این حال به نظر می‌رسد که در مجالس او مسائل نظری بر توصیه‌ها و دستورات عملی و توضیح درباره آنها غلبه داشته است. در حقیقت پایه مسائل عملی همین بحثهای نظری است و لذا حتی در دل سخنان او درباره مسائل عملی نیز بحثهای نظری نهفته است. مثلاً برای نماز هم ظاهری قائل می‌شود و هم باطنی و می‌گوید همان‌گونه که انسان دارای هم بدن است و هم دل و هم روح، نماز هم بدنی دارد و دلی و روحی. بدن نماز حرکات و افعال نمازگزار است، و قلب نماز حضور است و روح آن غیبت از ذکر در مشاهده مذکور (الله) و این همان قرّة العین است که در این حدیث بدان اشاره شده است که می‌فرماید: «جعلت قرّة عینی فی الصلاة» (ص ۳۵).

توجه به جنبه‌های باطنی و معانی عرفانی در آیات قرآن و داستانهای قرآنی و بیان لطائف قرآنی مطلبی است که در سراسر مجالس احمد غزالی دیده می‌شود.^{۱۲} یکی از موضوعات مورد علاقه احمد که بارها در مجالس خود بدان اشاره کرده است موضوع رؤیت یا دیدن خداوند است. احمد با معتزله

۱۲. درباره معنی لطائف قرآنی و استفاده مشایخ صوفیه، از جمله احمد غزالی و سیف‌الدین باخرزی، از لطایف قرآنی، بنگرید به مقاله نگارنده: «لطائف قرآنی در مجالس سیف‌الدین باخرزی»، در معارف، دوره هجدهم، شماره ۱ (فروردین - تیر ۱۳۸۰)، ص ۱۸-۳.

که می‌گفتند خدا را نمی‌توان دید مخالف بود و معتقد بود که دیدار خدا نه تنها در آخرت بلکه در همین جهان نیز میسر است، البته با چشم دل. وی در یکی از مجالس خود به معترزه طعنه می‌زند و می‌گوید که از معترزه حکایت کرده‌اند که گفتند ما خدا را نمی‌بینیم. ما به ایشان می‌گوییم: شما نمی‌بینید (ص ۱۲). احمد داستان ربّ ارنی گفتن موسی و لن ترافی شنیدن او را که معمولاً متکلمان معتزلی و جهمی بدان استناد می‌کردند تا بگویند که رؤیت خدا ممکن نیست، به گونه دیگری تفسیر می‌کند. وی در این مورد داستان ملاقات و گفتگوی موسی (ع) و ابلیس را در کوه طور از طواسین حلاج نقل می‌کند. ۱۳ موسی (ع) در این حکایت به ابلیس می‌گوید چرا به خدا سجده نکردی، و او می‌گوید که معبود من یکی است، و سپس به موسی می‌گوید که من مانند تو نیستم که از خدا طلب دیدار کردی و گفتی «ربّی ارنی» و چون خداوند گفت: به کوه نگاه کن «انظر الی الجبل»، تو هم کردی. اگر نکرده بودی خدا را می‌دید (ص ۴-۱۳).

اشتباه موسی (ع) این بود که به کوه نگریست. حضرت ابراهیم (ع) نیز اشتباه دیگری می‌کرد و به غیر می‌نگریست، یعنی به ستاره و ماه و آفتاب، و هر بار که آنها را می‌دید می‌گفت «هذا ربّی»، یعنی این خدای من است (ص ۵۶). احمد غزالی التفات به ستارگان و خدا پنداشتن آنها را بیماری دل می‌داند و این بیماری را هم در مورد حضرت ابراهیم یرقان عشق می‌خواند.

و اما در میان پیامبران، کسی که مرتکب اشتباه موسی و ابراهیم نشد، حضرت محمد (ص) بود. محمد در شب معراج خدا را دید به دلیل این که او در معراج به هیچ چیز دیگر التفات نکرد (ص ۵۲)، چنانکه خداوند در حق او می‌فرماید: «مازاعَ البصرُ و ما طَفَعی» (نجم، ۱۷). از این طریق بود که توانست به کمال توحید برسد و خدا را با چشم دل ببیند، چنانکه در حق او فرمود «ما کَذَبَ الفؤادُ مارأی» (نجم، ۱۱).

دیدار خدا با چشم دل مهمترین کار، و در حقیقت تنها کار مهمی، است که انسان باید همه چیز خود را فدای آن بکند، و به همین جهت باز شدن چشم دل یا صاحب دل شدن نیز که لازمه این دیدار است اهمیت خاصی پیدا می‌کند، و از اینجاست که احمد غزالی مکرّر به این موضوع اشاره می‌کند. صاحب دل شدن چیز ساده‌ای نیست. احمد در یکی از مجالس خود قلب را همان آب زندگانی می‌داند که جایگاه آن در ظلمات نفس است و سالک نیز همان ذوالقرنین (اسکندر)

۱۳. حسین بن منصور حلاج، الطّواسبین، تصحیح ماسینیون، پاریس ۱۹۱۳، ص ۴۵.

است که باید آن را جستجو کند. برای رسیدن به قلب یا آب زندگانی انسان باید از لحاظ باطنی به کلی دگرگون شود، یا به تعبیر دیگر دوباره متولد شود. پس از این تولد ثانی است که چشم دل سالک باز می‌شود. این چشم نیز، به قول احمد غزالی، مانند چشم سُر سیاهی دارد و سفیدی. سیاهی این چشم نور خدا (الله) است و سفیدی که در حدقه چشم است جمال معشوق. همان‌گونه که سیاهی و سفیدی چشم سر هر دو با هم در یک حدقه است و از هم جدا نیستند، نور الله هم از جمال معشوق جدا نیست.

چگونه می‌توان به دیدار جمال معشوق نائل شد؟ پاسخی که احمد غزالی می‌دهد معلوم است: عشق. پیامبر اکرم که توانست به معراج برود و خدا را ببیند عاشق خدا بود. غزالی در یکی از مجالس خود به گفته اهل مکه در حق محمد اشاره می‌کند که گفتند «إِنَّ مُحَمَّدًا عَشِقُ رَبِّهِ» (ص ۷)، یعنی محمد عاشق پروردگارش بود.

لفظ عشق که احمد غزالی در مجالس به کار برده، و حتی در یک جا مخاطبان خود و بلکه همه مسلمانان را به عشق ورزیدن دعوت کرده است^{۱۴}، در قرآن به کار نرفته است. لفظی که در قرآن به کار رفته است «حَبَّ» است. ولی در یک جا خداوند در حق مؤمنان گفته است که به شدت او را دوست دارند - «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» (بقره، ۱۶۵). این شدت محبت را احمد غزالی مانند بسیاری دیگر از صوفیه همان عشق دانسته است. آیه دیگری که سخت مورد توجه احمد غزالی است، آیه «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» است (مائده: ۵۴) که در واقع همه کتاب سوانح به یک معنی تفسیر همین دو کلمه است. احمد در همان مجلس می‌گوید که ضمیر «هُمْ» (ایشان) در کلمه «يُحِبُّهُمْ» سوختن در آتش اشتیاق است (ص ۴). این آتش سوزان در فعر دل است و سرانجام هم پروانه وجود عاشق را می‌سوزاند و خاکستر می‌کند. همین شوق است که عاشق را در چنگک عشق می‌آویزد و او در برابر معشوق همچون تشنه‌ای در مقابل آب زلال که نمی‌تواند از آن بنوشد می‌ایستد. غزالی برای بیان این حال بیتی به عربی نقل می‌کند که:

واقف في الماء ظلماً ن ولكن ليس يسقى^{۱۵}

۱۴. مجالس، ص ۴ (معاشر المسلمین، ندعوكم الی شیء لا ادعوه فيه و هو العشق).

۱۵. همان، ص ۵.

همین معنی را احمد غزالی در سوانح با این رباعی که ظاهراً از خود اوست بیان کرده است:

عشقی بکمال و دلربائی بجمال لب پرسخن و زیان ز گفتن شده لال
زین نادره تر کجا بود هرگز حال من تشنه و پیش من روان آب زلال^{۱۶}

نقل ابیات عربی، به خصوص ابیات عاشقانه غیردینی، و اشاره به حکایتهای عشقی مثل داستان محمود و ایاز و همچنین اشاره به سخنان صوفیان و عارفان پیشین، مانند بایزید بسطامی و جنید بغدادی و ابوالحسین نوری و شبلی، کاری است که غزالی در خلال سخنان خود مکرراً انجام می‌داده است.

نکات دیگری هم در مجالس آمده است که غزالی آنها را در سوانح نیز مطرح کرده است. یکی از آنها تمثیل پروانه و شمع است که احمد آن را از طواسین حلاج گرفته و با استفاده از آن تفاوت میان علم و معرفت را بیان کرده است. علم از نظر غزالی دیدن نور شمع است، هنگامی که پروانه به دور آن طواف می‌کند. اما معرفت زمانی است که پروانه خود را به آتش می‌زند و در آن می‌سوزد (ص ۶۰). همین مطلب را احمد در سوانح به تفصیل بیشتر بیان کرده است.^{۱۷}

نکته دیگر دربارهٔ علو همت است. غزالی تأکید می‌کند که انسان باید فریفته هیچ چیزی نشود و فقط یک چیز بخواهد و آن درّه التاج «یُجِبُّهُمْ» است، یعنی یکی از کسانی شود که محبوب خداوند شده‌اند و در نتیجه ایشان نیز خدا را دوست دارند. به عبارت دیگر، انسان باید همتی بلند داشته باشد و فقط خداوند را به معشوقی اختیار کند. احمد همین معنی را در سوانح نیز بیان کرده است. می‌گوید: «عشق را همتی است که او معشوق متعالی صفت خواهد. پس هر معشوق که در دام وصال تواند افتاد به معشوقی نپسندد.» غزالی در همین جا به سخن ابلیس با خداوند اشاره می‌کند و می‌نویسد: «اینجا بود که چون با ابلیس گفتند و ان علیک لعنتی، گفت فبعضتک، یعنی من خود از تو این تعزّز دوست دارم.»^{۱۸} بلند همتی ابلیس البته موضوعی است که باز حلاج در طواسین بدان اشاره کرده و گفته است که حرف ع در ابتدای اسم «عزازیل» (یعنی ابلیس) اشاره به علو همت اوست.^{۱۹}

۱۶. احمد غزالی، سوانح، تصحیح نصرالله پورجوادی، تهران ۱۳۵۹، ص ۳۵.

۱۷. سوانح، ص ۳۲-۳۳. برای توضیح بیشتر دربارهٔ این تمثیل در تصوف حلاج و احمد غزالی، بنگرید به مقاله نگارنده با عنوان «پروانه و آتش»، در نشر دانش، سال ۱۶، ش ۲ (تابستان ۱۳۷۸) ص ۱۵-۳.

۱۸. سوانح، پیشگفته، ص ۴۹.

۱۹. حلاج، طواسین، ص ۵۲.

در مجلسهایی که در «فصول المنتقاة» آمده است، همان طور که گفتیم، نام هیچ پرسش‌کننده‌ای ذکر نشده است. اما در سه مجلس دیگری که در مجموعه خطی کتابخانه چستریتی، برگهای ۹۰-۸۹، آمده است نام کسی که از احمد غزالی در مجلس سؤال می‌کند ذکر شده است. این شخص در مجلس اول یوسف صوفی و در مجالس دوم و سوم صرفاً یوسف خوانده شده است. این یوسف صوفی که ممکن است باشد؟

اگرچه نمی‌توان به طور حتم و با اطمینان گفت که این شخص کیست، ولی از روی قرائن می‌توان حدسی زد. اولاً این شخص صوفی است. ثانیاً پیرو و مرید احمد غزالی نیست. در هر سه مجلس سؤالهای او نوعی اعتراض است. در مجلس نخست به خواجه احمد می‌گوید که توازن من می‌خواهی که ترک دنیا کنم، و من این کار را قبلاً کرده‌ام. در مجلس دوم می‌پرسد که علامت محبت حضرت ابراهیم به خدا چیست، در حالی که ستاره را دید و گفت این پروردگار من است. منظورش این است که ابراهیم وقتی که ستاره و ماه و خورشید را می‌دید و می‌گفت «هذا ربّی» حقیقتاً عاشق خدا نبود. در مجلس سوم هم وقتی که احمد غزالی از فضائل موسی سخن می‌گوید، این شخص باز اعتراض می‌کند و می‌گوید پس چرا خدا درخواست او را که گفت پروردگارا خود را به من بنا («ربّ ارنی») اجابت نکرد و به او گفت هرگز مرا نخواهی دید («لن ترانی»)?

تنها شخصیتی تاریخی که ما می‌شناسیم معاصر احمد غزالی بوده و نامش یوسف بوده و صوفی هم بوده و در مجالس احمد غزالی هم گویا شرکت می‌جسته و نسبت به او معترض بوده است خواجه یوسف همدانی است. ابویعقوب یوسف بن ایوب همدانی (ف. ۵۳۵) خود یکی از واعظان و صوفیان نیمه دوم قرن پنجم و اوائل قرن ششم است^{۲۰} که ظاهراً به احمد غزالی نظر خوشی نداشته و شاید هم میان ایشان مناقره‌ای وجود داشته است^{۲۱}. نشانه‌ای از احساس یوسف همدانی نسبت به احمد غزالی را در گزارشی که نجم‌الدین دایه در مرصادالعباد نقل کرده است می‌توان ملاحظه کرد.

۲۰. درباره شخصیت و آثار خواجه یوسف همدانی، بنگرید به مقدمه محمدامین ریاحی به کتاب رتبه‌الحیات، از خواجه یوسف همدانی (تهران ۱۳۶۲)، مقاله «ابویعقوب همدانی»، به قلم ناصر گذشته، در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ششم، ص ۴۳۲-۴۳۰؛ و مقاله «خواجه ابویعقوب همدانی و رساله در بیان توحید»، نوشته جلیل مسگرزاد، در معارف، دوره ۱۷، ش ۲ (مرداد-آبان ۱۳۷۹)، ص ۹۶-۹۰.

۲۱. درباره مناقره میان صوفیان به طور کلی، نگاه کنید به مقاله نگارنده با عنوان «ابن یزدانپار ارموی»، در معارف، دوره پانزدهم، شماره ۳ (۱۳۷۷).

شخصی در خدمت خواجه امام یوسف همدانی بازمی‌گفت به تعجب که در خدمت شیخ احمد غزالی رحمه الله علیه بودم. بر سفره خانقاه با اصحاب طعام می‌خورد. در میانه آن از خود غایب شد. چون با خود آمد گفت: این ساعت پیغمبر را علیه السلام دیدم که آمد و لقمه در دهان من نهاد. خواجه امام یوسف فرمود: تلک خیالات ترقی بها اطفال الطریقه. گفت: آن نمایشهایی باشد که اطفال طریقت را بدان پرورند.^{۲۲}

یوسف همدانی که ابتدا در بغداد تحصیل کرده و سپس به مرو رفته است، پس از سالها دوری از بغداد در سال ۵۰۶ به بغداد مراجعت می‌کند و در آنجا مدتی به وعظ و ارشاد می‌پردازد.^{۲۳} حدس من این است که یوسف صوفی که در مجلس احمد غزالی، ظاهراً در بغداد، شرکت جسته و از او سؤالاتی اعتراض‌آمیز کرده است همین خواجه یوسف همدانی است و زمان وقوع این مجالس نیز سال ۵۰۶ یا اندکی پس از آن بوده است. در این زمان احمد غزالی در بغداد کاملاً شناخته بوده و مجالس وعظ او بسیار معروف بوده است. یوسف همدانی اگرچه در مرو معروف و مورد احترام بوده، ولی در بغداد هنوز به آن حد از معروفیت نرسیده بوده است. البته، پس از مدتی اقامت در بغداد و ایراد موعظه در آنجا، او نیز محبوبیت پیدا کرد. احتمالاً شرکت او در مجالس غزالی در ابتدای ورود مجدد او به بغداد بوده است.

در اینجا ممکن است این پرسش مطرح شود که چرا گزارشگر این مجالس از معرفی دقیق تر یوسف صوفی خودداری کرده است. در پاسخ به این سؤال می‌توان گفت که او در واقع چندان هم بی‌دقتی نکرده است. درست است که صرفاً نام و لقب این شخص را به عنوان صوفی ذکر کرده، ولی ظاهراً همین اندازه معرفی برای شناخت این شخص نزد خوانندگان یادداشت او کافی بوده است. این یادداشتها به دست یکی از مریدان احمد غزالی و برای مریدان دیگر او برداشته می‌شده و احتمالاً آنها فقط یک یوسف را در بغداد می‌شناختند که زاهد و صوفی و شخصی نسبتاً شناخته شده و معتبر بود، کسی که از لحاظ کلامی و عرفانی در مرتبه‌ای بود که می‌توانست به خود جرأت دهد که در مجلس

۲۲. نجم‌الدین رازی (دایه)، مرصادالعباد، تصحیح محمدامین ریاحی، تهران ۱۳۵۲، ص ۲۹۷. این گزارش را خواجه عبيدالله احرار نیز در ملفوظات خود نقل کرده است. بنگرید به احوال و سخنان خواجه عبيدالله احرار، تصحیح عارف نوشاهی، تهران ۱۳۸۰، ص ۱۹۵.

۲۳. بنگرید به ابن جوزی، المنتظم، حوادث سال ۵۰۶.

واعظ و صوفی مشهوری چون احمد غزالی لب به اعتراض بگشاید. تا جایی که ما می‌دانیم هیچ شخصی جز خواجه یوسف همدانی در آن زمان در بغداد چنین مشخصات و مرتبه‌ای نداشته است.

پاسخهای غزالی
به یوسف صوفی

مجالس سه‌گانه‌ای که یوسف صوفی در آنها اعتراض کرده است از یک لحاظ دیگر با سایر مجالس احمد غزالی، از جمله «فصول الملتقطه»، فرق دارد. مجالس دیگر معمولاً از ابتدای مجلس آغاز می‌شود. مثلاً قاری آیه‌ای می‌خواند و احمد غزالی برداشت خود را بیان می‌کند، و به اصطلاح لطیفه‌ای قرآنی می‌گوید و شعری می‌خواند. یا شخصی سؤالی از او می‌کند و او مجلس را با پاسخ خود آغاز می‌کند. ولی در این مجالس گزارشگر از چگونگی آغاز شدن مجلس سخن نمی‌گوید. او ناگهان ما را به وسط مجلس می‌برد، به جایی که اعتراض یوسف صوفی آغاز می‌شود و سپس مطلب را با پاسخ غزالی ختم می‌کند.

اما از لحاظ موضوع و نوع پاسخهایی که غزالی به پرسشهای یوسف می‌دهد این مجالس فرقی با مجالس دیگر غزالی ندارد. هر سه مجلس جنبه کاملاً صوفیانه دارد. در مجلس اول وقتی که یوسف صوفی به غزالی می‌گوید که ما از مرحله زهد گذشته‌ایم و تو هنوز ما را به زهد دعوت می‌کنی، غزالی قدمی پیشتر برمی‌دارد و خود را عاشق معرفی می‌کند که از شمشیر شوق زخم خورده است. در مجالس دوم و سوم بحث بر سر اشارات قرآنی و مرتبه دو پیامبری است که داستان آنها سخت مورد توجه صوفیه و عرفا بوده است، یکی داستان ابراهیم (ع) و «هذا ربی» گفتن او و دیگر داستان موسی (ع) و «ربّ ارنی» گفتن او و «لن ترانی» شنیدن او. در هر دو مجلس مسئله رؤیت خداوند مطرح است.

در مجلس دوم به داستان حضرت ابراهیم و «هذا ربی» گفتن او در هنگام دیدن ستاره و ماه و خورشید اشاره شده است، موضوعی که باز به دیدن خداوند مربوط می‌شود و سخت مورد توجه احمد غزالی بوده است. از نظر یوسف صوفی وقتی که ابراهیم ستاره و ماه و خورشید را می‌بیند و می‌گوید «هذا ربی»، از دیدن خداوند دور افتاده است، و به عبارت دیگر در این حالت او محبّ خدا نیست. ولی از نظر احمد غزالی، حضرت ابراهیم در همه این احوال روی به سوی محبوب الهی داشته و در حال حرکت به سوی او بوده است. وی در سوانح این حالات را تلوین عشق خوانده است، که دقیقاً

همین معنی را می‌رساند. و درست به دلیل این که ابراهیم حتی در هنگام دیدن ستاره و ماه و خورشید در حال حرکت به سوی محبوب خویش، یعنی پروردگار، است وقتی که ستاره را می‌بیند می‌گوید «هذاری». انا بلافاصله باز از اعماق قلب خود فریاد می‌زند که من افول‌کنندگان را دوست ندارم. غزالی در اینجا به یک نکته مهم دیگر در روانشناسی عاشقانه خود اشاره می‌کند و آن این است که عاشق به هرچه می‌نگرد معشوق را در آن می‌بیند، یا آن را همانند معشوق می‌بیند. به صحرا و دریا بنگرد، صحرا و دریا را معشوق ببیند. در سوانح نیز به همین معنی اشاره شده است. در یک جا غزالی بیت زیر را می‌آورد که می‌گوید:

از بس که در این دیده خیالت دارم در هرچه نگه کنم تویی پندارم^{۲۴}

و در جای دیگر این حالت را که همان مرتبه تشبیه است و در بدایت عاشقی رخ می‌دهد و با استفاده از حکایت مجنون و دیدن آهو و رها کردن او شرح می‌دهد^{۲۵}. در اینجا، و در یکی دیگر از مجالس که در «فصول الملتقطه» (ص ۵۶) آمده است، همان‌طور که قبلاً اشاره کردیم، این حالت «برقان عشق» نامیده شده است.

در سومین مجلس نیز باز موضوع دیدن خداوند مطرح می‌شود. غزالی از فضائل حضرت موسی سخن می‌گفته است، که یوسف صوفی به پا می‌خیزد و می‌گوید که اگر این فضائل درست باشد، پس چرا موسی را از دیدن خداوند محروم کردند؟ در پاسخ به این سؤال است که غزالی در این مجلس نکته بدیعی درباره داستان موسی و مسئله رویت خداوند بیان می‌کند. به‌طور کلی، داستان موسی و تقاضای او برای دیدن خداوند در عصر غزالی از داستانهای مورد علاقه صوفیان بود، چنانکه هم در کتابها و هم در مجالس خود مکرر درباره آن سخن می‌گفتند و در خصوص جزئیات آن موشکافی می‌کردند و لطایفی پیرامون آن می‌گفتند. مثلاً، یکی از نکاتی که با استفاده از این داستان بیان می‌کردند این بود که حضرت موسی (ع) با همه فضیلتی که داشت در مرتبه و شأنی نبود که بتواند خدا را ببیند، ولی پیغمبر اسلام (ص) توانست خدا را در شب معراج ببیند، چون شأن و مرتبه او بالاتر از همه پیامبران بود. نکته دیگر مطلبی بود که حلاج گفته بود و احمد غزالی هم در یکی از مجالس «فصول الملتقطه» تکرار کرده است. حلاج می‌گفت که اگر وقتی که خدا به موسی گفت به کوه نگاه کن،

۲۵. همان، ص ۲۲-۳.

۲۴. سوانح، پیشگفته، ص ۴.

نگاه نکرده بود، خدا خود را به او می‌نمایاند. غزالی در یکی دیگر از مجالس خود که ابن جوزی آن را نقل کرده است^{۲۶} نکته یا لطیفه دیگری درباره این داستان گفته است. می‌گوید، چون موسی به خدا گفت «رَبِّ ارِنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ» و خدا در پاسخ به او گفت «لَنْ تَرَانِي»، موسی به او گفت: این شأن توست که آدم را برگزیدی و روسیاهش کردی و از بهشت راندی، و حال مرا به کوه طور فرا خوانده‌ای و دشمنان را به خرابی من شادکام می‌سازی. اگر عمل تو با نیکان این است، با دشمنان چه می‌کنی؟

در مجلسی که یوسف صوفی در آن حضور داشته است، احمد غزالی نکته دیگری درباره داستان موسی و «لَنْ تَرَانِي» شنیدن او بیان می‌کند. او در اینجا علت «لَنْ» گفتن خداوند را بیان می‌کند و می‌گوید که این کلمه در طالع موسی ثبت شده بود. باید آن را به او می‌گفتند. ولی به هر حال، موسی می‌توانست ثابت قدم باشد و مانند حضرت محمد (ص) که در معراج به چیزی دیگر التفات نکرد، او نیز به کوه نگاه نمی‌کرد تا خدا او را از نعمت رؤیت خویش برخوردار کند. نکته‌ای که غزالی در این مجلس خطاب به یوسف صوفی گفته است در مجالس دیگر او دیده نشده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۲۶. ابن جوزی، المنتظم، ج ۱۰، ص ۲۱۷؛ ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج ۱، ص ۲۹۴.

سه مجلس احمد غزالی در پاسخ به پرسشهای یوسف صوفی

(89b) قيل:

(۱) ذكر احمد الغزالي رحمه الله في مجلسه مذمة الدنيا و أمر باطراحها و رفضها، فنهض يوسف الصوفي و قال: ايها الشيخ، لم تأمر بترك الدنيا و اطراحها،^{٢٧} و انت تعلم^{٢٨} لقد تركناها منذ عرفناها؟

شعر

لقد تسامح قلبي في مساعدتي على السلو ولكن من يصدقه

فضج الناس بالبكاء و اشار اليهم الشيخ ان امسكوا فحين سكتوا، قال: معاشر المسلمين، شهر صارم شوقه من غمد عشقه فقتل به عوار برجائه، فارغفه فاتي دم سلوه فكان رقتن قطره على طريق قلبه: «وقد تسامح قلبي الى آخرها».

(۲) و يكلم في بعض الايام في احوال المحبين، فقال في اثناء كلامه: بين كل محبين علامة. فنهض يوسف، و قال: ايها الشيخ، تقول بين كل محبين علامة، فالخليل مع جلالة قدره^{٢٩} لما رأى الكوكب، قال: «هذا ربي». فأين العلامة؟

فقال: احسنت يا فقير! ماجت بمجارات الشبيه في قلب الخليل و نكتة^{٣١} الخلة تبرز من كمين صميم صفات القلب و يقول: «لا احب الآفلين». ^{٣٢} صاحب اليرقان يرى العالم كله اصفر و كان في عين الخليل يرقان العشق، فكل شيء رآه ظنه قدحاً و كل شخص رآه خاله الساقى.

(۳) و كان يذكر في بعض الايام فضائل الكليم عليه السلام و بالغ في القول، فنهض يوسف و قال: يا شيخ، فع هذه المنزلة الشريفة و المكانة المنيفة يلتبس النظر فيجاب (90 a) بلن^{٣٣} قال: نعم، كان في طالعه لن، فكل جهة توخاها اجيب بلن. ألا ترى انه أمر قومه بالايان،

٢٨. در اصل: انت انت.

٣٠. الانعام (٦)، ٧٦.

٣٢. الانعام (٦)، ٧٦.

٢٧. در اصل: اطرحها.

٢٩. در اصل: جلالة قدرة.

٣١. در اصل: بكنته.

٣٣. الاعراف (٧)، ١٤٣.

قالوا: «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ»؛^{٣٤} و امرهم باستعمال الطاعة في القناعة، قالوا: «لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ»؛^{٣٥} و سئل الخضرُ أَنْ يتبعه ليقبَس من فوائده و يستفيد من فرائده، فقال: «لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا»،^{٣٦} و كذا حيث إلتبس الرؤية، فقال: «لَنْ تَرَانِي»،^{٣٧}

شعر

لولا سواد عذار فيه قد ظهر^{٣٨} لم تستطع^{٣٩} بشر من وجهه نظراً

لولم يذوق الكلیم مرارة «لن ترانی» لما ادرك سيّد البشر صلى الله عليه وسلم حلاوة «ما كذّب الفؤادُ ما رآى».^{٤٠}

تمّ بعون الله و حسن توفيقه و به المستعان



٣٥. البقره (٢)، ٦١.
٣٧. الاعراف (٧)، ١٤٣.
٣٩. در اصل: تستطیع.

٣٤. البقره (٢)، ٥٥.
٣٦. الهکف (١٨)، ٦٧.
٣٨. در اصل: يظهرأ.
٤٠. النجم (٥٣)، ١١.

(ترجمه)

آورده‌اند که:

(۱) احمد غزالی رحمه‌الله در مجلس خود در نکوهش دنیا سخن می‌راند و می‌گفت که باید آن را به دور انداخت و ترک گفت. یوسف صوفی (با شنیدن این سخنان) از جای برخاست و گفت: ای شیخ، تو می‌دانی که ما از وقتی که دنیا را شناختیم آن را ترک گفته‌ایم، پس چرا باز هم می‌گویی که آن را ترک کنیم و به دور اندازیم؟

دل من سهل گرفت و در فراموش کردن (او) یاری کرد
ولی کیست که آن را باور داشته باشد؟

پس مردم (با شنیدن سخن یوسف) فریاد کشیدند و گریستند، و شیخ احمد به ایشان اشاره کرد که از گریستن خودداری کنند و چون خاموش شدند گفت: ای مسلمانان، تیغ شوق او از نیام عشق برآهیخت و مرغی (پرستویی) را که به امید (وصل) بود بسمل کرد و اینک قطره‌های خون اوست که در جویبار دل او خشک شده است. «و دل من سهل گرفت الی آخر».

(۲) و روزی دربارهٔ احوال محبتان سخن می‌گفت. پس در اثناء سخن گفت میان محبتان نشانه‌ای است. یوسف (با شنیدن این سخن) برخاست و گفت: ای شیخ، می‌گویی میان دو تن که یکدیگر را دوست می‌دارند نشانه‌ای است، ولی حضرت ابراهیم (ع) با همهٔ قدر والایی که داشت چون ستاره را دید گفت: این پروردگار من است. پس نشانهٔ (دوستی او با خدا) کجاست؟

احمد غزالی گفت: احسنت ای درویش، دریا‌های تشبیه در قلب ابراهیم موج زد و نکتهٔ خلّت و دوستی از کمین اعماق صفات قلب بیرون آمد و گفت: «من افول‌کنندگان را دوست ندارم». کسی که مبتلا به یرقان و زردی است همهٔ عالم را زرد می‌بیند، و در چشم حضرت ابراهیم نیز یرقان عشق بود. پس هرچه را که می‌دید می‌انگاشت قدح شراب است و هر کس را که می‌دید می‌پنداشت که ساقی است.

(۳) و روزی درباره فضائل حضرت موسی (ع) سخن می‌گفت و ستایش او از آن حضرت از حد گذشت. پس یوسف از جا برخاست و گفت: ای شیخ، آن حضرت با این منزلت شریف و مقام عالی باز از خدا طلب دیدار کرد و پاسخ شنید که «لن» (هرگز مرا نخواهی دید).
 شیخ (احمد) گفت: آری، در طالع او «لن» بود، و لذا به هر سو که روی می‌آورد، پاسخی که می‌شنید «لن» بود. نمی‌بینی که چون از امت خود خواست که ایمان بیاورند، به او گفتند: «لن تؤمن لک» (هرگز ایمان نمی‌آوریم). و (در جای دیگر) به ایشان گفت که قانع باشند، ولی به او گفتند: «لن نصبر...» (هرگز نمی‌توانیم به یک نوع طعام بسنده کنیم)، و هنگامی که از خضر خواهش کرد که اجازه دهد او را همراهی کند تا از فوائد و گوهرهای علم لدنی او بهره‌مند شود، خضر به او گفت: «لن تستطیع...» (هرگز تحمل همراهی مرا نداری). و همچنین چون از خدا طلب دیدار کرد، خداوند فرمود: «لن ترانی» (هرگز مرا نخواهی دید).

اگر سیاهی (خال) رخسارش که هویدا شده است نبود
 هیچ‌کس نمی‌توانست نظر به روی او کند

اگر موسی طعم تلخ «لن ترانی» را در کام خود نچشیده بود، آن سرور آدمیان (ص) شیرینی «ما کذب الفؤاد ما رأی» را نمی‌چشید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی